

بررسی روایت‌شناسی طبقات الصوفیه بر اساس نظریه «زمان در روایت» ژرار ژنت

جواد صدیقی ليقوان* - مهيار علوی مقدم**

چکیده

روایت، نوعی توالی زمانی دولایه است: زمان چیزی که نقل می‌شود و زمان روایت. روایت‌شناسی یا دستور زبان روایت، رویکردی نظام‌مند و روش‌مند در بررسی ساختار روایت است که با بررسی فرم یک اثر ادبی می‌کوشد به نظام معنایی‌ای فراتر از متن دست یابد و گفتار روایی یا متن را فهم‌پذیر کند. بنابراین، روایت‌شناسی مجموعه‌ای از احکام کلی درباره سبک‌های روایی، نظام‌های حاکم بر روایت یا داستان‌گویی و ساختار پیرنگ است. ژرار ژنت همراه با نظریه‌پردازانی مانند ولادیمیر پراپ، ای. جی. گرامس و تزوتان تودورف از پیشگامان این رویکرد ساختارگراست که شیوه‌های روایی متن ادبی را بررسی می‌کردند. نظام روایت‌شناسی ژنت متأثر از نظریه‌های ساختارگرایان است و آثار وی برای این نظریه‌پردازان ادبی و نشانه‌شناسان اهمیت خاصی دارد. ژنت برای توصیف و تحلیل ساختارهای متون ادبی پنج مبحث را مهم می‌داند: نظم، تداوم، بسامد، وجه و لحن. این پنج عامل در چارچوب نظریه «زمان در روایت» ژرار ژنت جای می‌گیرد که در بحث‌ها و تحلیل‌های نقد ادبی در کشورمان، تاحدی تازه است و منتقدان ادبی در ایران کمتر به آن توجه کرده‌اند. یکی از آثار برجسته ادب روایی فارسی، *طبقات الصوفیه* خواجه عبدالله انصاری است. این اثر، متنی روایی است و می‌توان آن را بر اساس نظریه روایت در زمان ژنت بررسی کرد. این پژوهش با بیان نظریه ژنت به یافتن شواهد و مثال‌هایی از دیدگاه‌های او در *طبقات الصوفیه* پرداخته است؛ این جستار همچنین پنج مبحث زمان در روایت را شرح و واکاوی می‌کند. به سبب آنکه *طبقات الصوفیه* از سخنان خواجه عبدالله است و نه از نوشته‌های او، ساختار داستانی بسیار استواری ندارد؛ اما آن را برپایه پنج مبحث نظم، تداوم، بسامد، وجه و لحن، به خوبی می‌توان بررسی کرد و به دستاوردهای درخور توجهی دست یافت. در نمونه‌های بررسی‌شده از *طبقات الصوفیه*، نوعی زمان‌پریشی، تغییر لحظه‌ای زمان در جریان، پیش‌بینی فرد، پرداختن به جزئیات ریز و وجود تکرار و بسامد در داستان وجود دارد. مهم‌ترین دستاورد این‌گونه پژوهش‌ها، بهره‌مندی از رویکردهای نوین نقد، تحلیل ادبی و دانش‌های جدید، از جمله روایت‌شناسی، در بررسی متون کلاسیکی همانند *طبقات الصوفیه* خواجه عبدالله انصاری است.

واژه‌های کلیدی

روایت‌شناسی؛ ژرار ژنت؛ زمان در روایت؛ خواجه عبدالله انصاری؛ *طبقات الصوفیه*

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری، ایران؛ javad.sadigi@gmail.com

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه حکیم سبزواری، ایران؛ am.alavi2007@yahoo.com نویسنده مسؤل

۱- مقدمه

۱-۱ روایت و روایت‌شناسی

روایت، توالی شناخته‌شده رویدادهایی است که به‌صورت نظام‌مند و نه تصادفی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند (Toolan, 2001: 8). به عبارت دیگر «روایت نوعی توالی زمانی دو لایه است: زمان چیزی که نقل می‌شود (زمان مدلول) و زمان روایت (زمان دال)» (مکوئیلان، ۱۳۸۵: ۱۴۲). همچنین «روایت متنی است که داستانی را بیان می‌کند و داستان‌گویی، راوی، دارد» (Schles, 1966: 4). روایت شیوه‌ای برای بررسی، ساماندهی و ساختارمند کردن زبان در واحدهای بزرگ است و شاید برای بررسی همه انواع شعر مفید نباشد؛ اما در بررسی ادبیات داستانی و نمایشنامه، شیوه بسیار مفیدی است (وبستر، ۱۳۸۲: ۵۵). ارسطو بر آن است که معمولاً راوی یا یکی از شخصیت‌ها، داستان را روایت می‌کند. در حالت اول، متن روایی است و در حالت دوم، متن نمایشی است و به‌وسیله شخصیت به نمایش درمی‌آید.

روایت‌شناسی یا دستور زبان روایت، رویکردی نظام‌مند، سازمان‌یافته و روش‌مند در بررسی ساختار روایت است. این دانش ادبی، با بررسی فرم یک اثر ادبی می‌کوشد به نظام معنایی فراتر از متن دست یابد و گفتار روایی یا متن را فهم‌پذیر کند. روایت‌شناسی ساختارهای مشابه و یکسان و گاه تکراری روایت‌ها را نشان می‌دهد. عوامل اساسی در متن گاه از آشکاری بسیار ناپیداست و روایت‌شناسی می‌کوشد تا آنها را در برابر مخاطب قرار دهد؛ همچنین عناصر تکرارشونده روایت را در آثار مختلف، به مخاطب معرفی می‌کند و به تحلیل متن‌هایی می‌پردازد که روایت از طریق آنها بیان می‌شود (ر.ک. ایبرمز، ۱۳۸۱: ۲۱۴). «روایت‌شناسی مجموعه‌ای از احکام کلی درباره ژانرهای روایی، نظام‌های حاکم بر روایت (داستان‌گویی) و ساختار پیرنگ است» (مکاریک، ۱۳۸۵: ۱۴۹) و در پی آن است که «واحدهای کمیته روایت و به‌اصطلاح دستور پیرنگ یا دستور داستان را مشخص کند» (سجودی، ۱۳۸۲: ۷۲).

منظور از داستان، توالی رویدادهاست که ژنت آن را محتوای روایی می‌نامد و منظور از روایت خود متن است؛ یعنی زبان شفاهی یا مکتوب یا گفتمان که داستان را بیان می‌کند؛ البته روایت ممکن است ترتیب رویدادها را تغییر دهد و شخصیت‌ها را در روابط گوناگونی با یکدیگر ارائه کند که از نظر داستان کامل نیست. منظور از روایت‌گری بازگویی رویدادهای داستان و روایت است که ژنت آن را تولید عمل روایی می‌نامد (وبستر، ۱۳۸۲: ۸۷).

۲-۱ پیشینه روایت‌شناسی

به نظر می‌رسد ارسطو نخستین گام را در عرصه روایت‌شناسی برداشته است. او در فصل سوم *بوطیقا*، بین بازنمایی موضوع به‌وسیله راوی و بازنمایی موضوع به‌وسیله شخصیت تفاوت گذاشت؛ درحقیقت او نقل و تعریف سرگذشت (بازنمایی راوی) و نشان دادن داستان و بیان محاکات (بازنمایی شخصیت) را از یکدیگر مختلف دانست. دستاورد بازنمایی اول، متن روایی و دستاورد بازنمایی دوم، متن نمایشی است. این‌گونه بحث‌ها در سده‌های بعد نیز ادامه یافت و به مطالعاتی در پایان سده ۱۹ و آغاز سده ۲۰ میلادی انجامید.

نخستین نظریه‌های جدید روایت در اوایل قرن نوزدهم، از روسیه و مکتب فرمالیسم روسی سرچشمه گرفت. در قلمرو معناشناسی روایت، ادوارد فورستر (۱۹۲۷ م) با تمایز بین شخصیت‌های جامع (پیچیده و پویا) و شخصیت‌های ساده (ابتدایی و ایستا)؛ ولادیمیر پراپ (۱۹۲۸ م) در مطالعه نظام‌مند پیرنگ و ریخت‌شناسی قصه‌های پریان و ویکتور شکلوفسکی (۱۹۲۹ م) در حوزه شکل‌شناسی بررسی پیرنگ، نقش برجسته‌ای در گسترش مطالعات روایت‌شناسی داشتند. بعدها رولان بارت در پی آن بود که چگونه می‌توان روایت‌ها را طبقه‌بندی کرد و الگویی به وجود آورد که

ویژگی‌های اصلی روایت را نشان دهد. ولادیمیر پراپ بر اساس نظریه‌های بارت، تحقیقی در کتاب شکل‌شناسی قصه‌های عامیانه (۱۹۲۸ م) انجام داد (آسابرگر، ۱۳۸۰: ۳۶). نظریه‌های پراپ و بارت درباره روایت، بیشتر محتوامحور بود؛ یعنی بر تحلیل شخصیت، وقایع داستان، زمان و مکان تمرکز داشت. این دوره تا ۱۹۶۰ میلادی به دوره پیش‌ساختارگرا مشهور است. دوره دوم از ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ میلادی، دوره ساختارگرا نام دارد. در این دوره، اصول نظری روایت‌شناسی تحت تأثیر صورت‌گرایی و زبان‌شناسی ساختارگرای سوسوری بود. نظریه‌پردازان بزرگی در این حوزه جای دارند؛ کلود لوی استروس در تحلیل ساختاری اسطوره یا تقطیع اسطوره‌ها به واحدهای دلالتی پایه یعنی اسطوره‌ن‌ها؛ تزوتان تودوروف در دستور زبان روایت یا کارکرد عناصر روایی همانند مباحث نحوی؛ کلودبرمون در برشمردن ویژگی‌های منطق روایی؛ ای. جی. گرامس در الگوی کنشگر و تمایز بین روایات و ژرف‌ساخت‌ها؛ رولان بارت در بررسی مفهوم رمزگان روایی و ژرار ژنت در نظریه زمان در روایت از این جمله هستند.

ژرار ژنت، نظریه‌پرداز فرانسوی، مفاهیم روایت‌شناسی را گسترش داد. او در کتاب *گفتمان روایت*، بین روایت و روایتگری تفاوت گذاشت. ژنت، روایت را نیز به اجزای تشکیل‌دهنده آن تقسیم کرد و به متن‌بودن و روند نقل یا روایتگری توجه بسیاری داشت.

دوره سوم، دوره پس‌ساختارگرا و دوره معاصر است که از یک سو، مطالعات روایت‌شناسی با مباحث شالوده‌شکنی، فمینیسم و روانکاوی و از سوی دیگر با مباحث میان‌رشته‌ای پیوند دارد. شالوده‌شکنی به شیوه‌های مختلفی بر مطالعات روایت‌شناسی معاصر تأثیر درخور توجهی داشته است که از آن جمله است: تأثیر از نظریه‌های ژاک دریدا؛ زبان‌شناسی بر پایه دیدگاه‌های نوام چامسکی و گسترش بررسی‌های زبان‌شناختی از، جمله به متن و در نتیجه توجه زبان‌شناسان به متن‌های روایی؛ پژوهش‌های روان‌شناسان درباره فرایندهای شناختی متن روایی؛ باور به داستان روایی به‌مثابه کنش کلامی؛ مطالعات فمینیستی و گرایش به مفهوم جنسیت راوی.

۱-۳ روش و هدف های تحقیق

هدف این مقاله، تحلیل و بررسی شماری از روایت‌های *طبقات الصوفیه* خواجه عبدالله انصاری بر اساس پنج مبحث نظم، تداوم، بسامد، وجه و لحن در چارچوب نظریه روایت در زمان ژرار ژنت است. در آغاز، این پنج مبحث، به‌مثابه مبانی نظری تحقیق، تبیین شد و سپس نمونه‌های فراوانی از *طبقات الصوفیه* بررسی و ارزیابی گردید. روش استدلال در این پژوهش نیز بر اساس روش استقرایی است.

۲- مبانی نظری تحقیق

۱-۲ ژرار ژنت

ژرار ژنت (Gerard Genette) در سال ۱۹۳۰ میلادی در پاریس فرانسه متولد شد. او در سال ۱۹۵۵ از اکول نرمال سوپریور فارغ‌التحصیل گردید و از سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۳، پیش از دریافت سمت مدرس در رشته ادبیات فرانسوی در دانشگاه سوربون، در دوره راهنمایی به تدریس پرداخت. در سال ۱۹۶۷ استادیار و سپس مدیر مطالعات در مدرسه تحصیلات عالی علوم اجتماعی (Ecole des Hautes Etudes en Sciences Sociales) شد. آوازه ژنت پس از دو اثر اول او جهانی شد، دانشگاه‌های امریکایی زیادی همانند ییل، جانز هاپکینز، ویسکانسین، دانشگاه کالیفرنیا در برکلی و دانشگاه نیویورک، در پی دعوت او به تدریس در جایگاه استاد مهمان هستند. در سال‌های ۱۹۵۹ -

۱۹۶۰، ژنت و ژاک دریدا، هر دو در مدرسه Lycee تدریس می‌کردند. ژنت، معمولاً در پاریس زندگی می‌کند. ژرار ژنت، منتقد ساختارگرای فرانسوی، با توجه به مرزهای روایت، نکته‌هایی درباره روایت مطرح می‌کند که هنوز کامل‌ترین پژوهش در این زمینه است؛ به گونه‌ای که ریچارد مکزی، «ژرار ژنت را جسورترین و پی‌گیرترین کاوش‌گر زمانه ما در روابط نقادی و بوطیقا خوانده است» (آلن، ۱۳۸۵: ۱۴۳). روایت‌شناسی ژنت بر چگونه نگریستن به متون متمرکز است و این امکان را به ما می‌دهد که از چگونگی ورود داستان‌های آمده به درون داستان‌های دیگر، تصویری به دست آوریم؛ در واقع او از امکانات ترکیبی نامحدودِ حالاتی که روایت ارائه می‌کند، تصویر بسیار جامعی نمایش می‌دهد (برتنز، ۱۳۸۸: ۱۰۴).

۲-۲ دیدگاه‌های ژرار ژنت درباره «روایت در زمان»

ژرار ژنت در کتاب *گفتمان روایت*، سه عامل نقل، داستان و روایت را از یکدیگر متمایز می‌کند. نقل، ترتیب واقعی رویدادها در متن است؛ داستان، تسلسلی است که رویدادها به‌طور عملی در آن اتفاق می‌افتند و می‌توان آن را از متن دریافت و روایت همان عمل روایت‌کردن است. ژنت پنج مبحث محوری تحلیل روایت را از یکدیگر متمایز می‌کند که در ادامه بررسی می‌شود.

۲-۲-۱ نظم و ترتیب: نظم و ترتیب، «نظم رویدادها نسبت به نظم روایت» (لچت، ۱۳۷۷: ۱۰۱) است یا به بیان بهتر، رابطه میان ترتیب وقوع رویدادها در داستان و زمان بازگویی آنها در متن است. ترتیب حوادث در داستان ممکن است با توالی زمانی روایت یکسان باشد یا نباشد. ژنت هر گونه نابسامانی در ترتیب بیان و چینش عناصر متن را از نظام وقوع رخدادها در داستان، زمان‌پریشی یا نابهنگامی می‌نامد. نابهنگامی قسمتی از متن است که ممکن است پیش از نقطه روایت روی داده باشد (بازگشت) یا پیشاپیش یادآوری شود (پیش‌بینی) یا بین دو نظم بالا آشفتگی به وجود آید (تولان، ۱۳۸۳: ۵۵). از نظر ژنت، اگر رابطه ترتیب زمانی و ترتیب روایی بیان شود، گویی رابطه بین آن دو در یک نقطه معین بیان شده است. روایت می‌تواند به‌طور موقتی از ترتیب زمانی تقویمی رخدادها عقب افتد؛ مانند آنچه در یک فلاش‌بک رویدادی مشاهده می‌شود. روایت می‌تواند با رخداد هم‌زمان باشد یا از آنها جلو افتد؛ مانند زمانی که راوی درباره آینده گمان می‌زند (برتنس، ۱۳۹۱: ۸۷). بین ترتیب زمانی رخدادها و ترتیب روایت، ممکن است روابط متعددی شکل گیرد و ژنت از همه این روابط تحلیل دقیقی ارائه داده است.

۲-۲-۲ تداوم: تداوم دومین مبحث زمان در نظریه روایت ژنت است که گستره زمانی روی دادن واقعی حوادث و مقدار متن منظور برای بیان آن را می‌سنجد. درحقیقت، رابطه میان تداوم داستان (به دقیقه، ساعت، روز و...) با طول متن اختصاص داده‌شده به این تداوم (بر مبنای خط و صفحه) بررسی می‌شود. ژنت در مبحث تداوم، راهکاری فرامتنی ارائه می‌دهد. در این راهکار، ضرب‌آهنگ متن در هر نقطه خاص نسبت به ضرب‌آهنگی دیگر در همان روایت سنجیده می‌شود. درحقیقت، وقتی در کاربرد تداوم، پویایی ثابت به‌منزله معیار در نظر گرفته شود، معیار شتاب مثبت و شتاب منفی نیز معنا پیدا می‌کند. توصیف یک قطعه کوتاه از متن در زمان طولانی از داستان، شتاب مثبت و بیان یک قطعه بلند از متن در زمان کوتاهی از داستان، شتاب منفی نام دارد (همان: ۷۳). این شتاب‌ها به ترتیب سرعت ارائه متن نسبت به داستان، گونه‌های مختلفی می‌یابد: حذف، درنگ یا مکث، تلخیص و صحنه (تولان، ۱۳۸۳: ۶۱ - ۶۲). بین زمان وقوع یک رویداد در جهان داستان و زمانی که طول می‌کشد تا این رویداد روایت شود، رابطه‌ای برقرار است که تداوم به بررسی این رابطه می‌پردازد.

۲-۲-۳ بسامد: سومین بحث زمان در نظریه روایت ژنت، بسامد و تکرار در بیان روایت است. به بیان دیگر میزان بسامد و تکرار روایت حوادث و دفعات روی‌دادن آن در داستان، سومین بحث زمان در نظریه روایت ژنت است. ژنت برای تشریح رابطه بین دفعات تکرار یک رخداد در جهان داستان و دفعاتی که این رخداد به‌طور عملی روایت می‌شود از تکرار استفاده کرد. معمولاً حوادثی که چندین بار تکرار می‌شود، فقط یک بار روایت می‌گردد. وی برای این تکنیک، اصطلاح «دوباره‌گویی» را به کار برد (برتنس، ۱۳۹۱: ۸۸). چنین روایتی می‌تواند این‌گونه آغاز شود: ما در تابستان هر روز به شنا می‌رفتیم؛ آنگاه شاید در ادامه، توصیف کند که در واقع چه کسانی به ساحل می‌رفتند و درباره چه چیزهایی گفتگو می‌کردند.

۲-۲-۴ وجه: وجه همان است که در سنت نقد ادبی زاویه دید نامیده می‌شود. ژرار ژنت این مبحث را بسیار کامل کرد. نویسنده وقتی تصمیم می‌گیرد رمانی را آغاز کند، از همه امکانات‌های روایی استفاده می‌کند. در روایت‌هایی با زاویه دید اول شخص، داستان از زبان یک من نقل می‌شود که خود درون داستان حضور دارد. در روایت‌هایی با زاویه دید سوم شخص به نظر می‌رسد راوی در داستانی که نقل می‌کند غایب است؛ اما ژنت ساختارگرا از این پیش‌فرض آغاز نمی‌کند که نویسنده پشت میز خود بنشیند و گزینه‌های پیش‌رو را انتخاب کند. او بر این باور است که روابط بین عناصر متعدد نقل داستان، اشکال مختلف روایت را در اختیار نویسنده می‌گذارد. این دیدگاه ساختارگرا ضمن حذف مؤلف، او را به این نقطه می‌رساند که اعلام کند ما معمولاً متوجه نمی‌شویم؛ اما روایت سوم شخص بی‌گمان یک راوی دارد که همواره در داستان حاضر است. این نظر بدیهی می‌نماید؛ زیرا به سادگی نویسنده را در مقام راوی داستانش در نظر نمی‌گیریم؛ به بیان دیگر حضور راوی در دنیایی است که روایت می‌کند، نه در دنیایی که مؤلف در آن زندگی می‌کند (برتنس، ۱۳۹۱: ۸۹). به‌طورکلی ژنت با جای‌دادن یک راوی ناپیدا در درون روایت سوم شخص توانست روایت اول شخص و سوم شخص را از منظر روابط بین راوی و شخصیت بررسی کند؛ در یک روایت اول شخص، راوی با یکی از شخصیت‌های داستان این‌همانی دارد؛ اما در یک روایت سوم شخص، راوی با هیچ‌کدام از شخصیت‌ها این‌همان نیست. در حالت نخست، راوی درباره خودش به ما می‌گوید (اول شخص) و در حالت دوم، راوی درباره سوم شخص سخن می‌گوید. ژنت گونه نخست روایت را «homo diegetic» و گونه دوم را «hetero diegetic» نامید (خود در برابر دیگری). یک راوی homo diegetic همواره در جهانی که روایت می‌شود حضور دارد؛ اما این حضور می‌تواند حاشیه‌ای باشد؛ مثلاً من اگر در یک مهمانی از ماجراهای عجیبی حرف بزنم که شش سال پیش برایم رخ داده است، به‌صورت متناقض‌گونه، جزئی از دنیایی که روایت می‌شود نخواهم بود؛ زیرا گذر زمان مرا از آن دنیا بیرون رانده است. داستان‌هایی با نظرگاه اول شخص بیشتر توصیف‌های بیرونی را به کار می‌گیرند. در این حالت راوی گذشته‌اش را همراه با رخداد‌های جاری‌ای نقل می‌کند که در آنها دخالت دارد. همچنین در این حالت رابطه بین راوی و جهانی که روایت می‌شود درونی است. راوی‌های سوم شخص، hetero diegetic، در جهانی که روایت می‌کنند حضور ندارند؛ حتی اگر خالق آنها یعنی مؤلف هم جزئی از آن دنیایی باشد که روایت می‌کند. بنابراین، این دسته از راوی‌ها در جهانی که روایت می‌کنند حضور نخواهند داشت (برتنس، ۱۳۹۱: ۹۰).

۲-۲-۵ لحن: لحن به خود عمل روایت‌کردن می‌پردازد. در اینجا میان زمان روایت و زمانی که روایت می‌شود و عمل روایت‌کردن و روایت‌هایی که بازگو می‌شود، امکان وقوع ترکیب‌هایی وجود دارد. می‌توان حوادث را قبل، بعد و یا هم‌زمان با وقوع آنها بیان کرد. راوی ممکن است خارج از روایت خود، داخل روایت خود (مانند روایت‌هایی که به

زبان اول شخص بیان می‌شود) یا نه تنها داخل روایت بلکه شخصیت اول آن باشد (ر.ک. ایگلتون، ۱۳۸۰: ۱۴۵ و ۱۴۶).

۲-۳ طبقات الصوفیه

طبقات الصوفیه از مشهورترین آثار خواجه عبدالله انصاری است. اصل آن به عربی و نوشته ابو عبدالرحمن سلمی نیشابوری (۳۲۵ - ۴۱۲ ق) است. خواجه عبدالله انصاری، این کتاب را با لهجه هروی به فارسی ترجمه و با تفسیرهایی همراه کرد. او برخی از وجدها و حالات روحانی خود را به آن افزود؛ همچنین در کتاب سلمی بعضی از مشایخ عرفان ذکر نشده بودند که وی آنان را نیز در اثر خود گنجانده. سپس یکی از مریدان با گردآوری آن، به افزودن نکته‌های دیگری پرداخت که از پیر خود می‌شنید. در حقیقت، طبقات الصوفیه، جزو سخنام و گفته‌های خواجه عبدالله انصاری است و در شمار نوشته‌های وی نیست. طبقات الصوفیه، احوال و اقوال ۱۰۳ تن از مشایخ تصوف است. هر باب به نام یک پارساست که با اشارت‌هایی به زندگی معنوی و گزیده‌ای از گفته‌های آنان و گاه حکایت‌های کوتاه مناجات‌گونه، با زبانی آهنگین و مسجع، همراه شده است. همچنین فصل‌های مستقلی در بیان نکته‌های دقیق عرفانی در میان کتاب وجود دارد.

۳- بررسی طبقات الصوفیه با تکیه بر بحث‌های اساسی «زمان در روایت» ژرار ژنت

۳-۱ نظم و ترتیب: نظم و ترتیب یکی از اساسی‌ترین مباحث زمانی در روایت طبقات الصوفیه است. خواجه عبدالله انصاری در هر بابی، ابتدا از زمان گذشته یعنی تاریخ ولادت هر عارف شروع می‌کند و پس از بیان اندکی از وقایع زندگی عارف، تاریخ درگذشت هر عارف و صوفی بیان می‌شود. به بیان دیگر، ترتیب و نظم زمانی در این کتاب چنین است: ولادت --- شرح وقایع زندگی --- پیری --- وفات. این نمودار در همه فصل‌های کتاب مشاهده می‌شود.

زمان‌پریشی از نمونه‌های دیگر مربوط به ترتیب و نظم است. در بین فصل‌های کتاب گاهی داستان‌ها و روایاتی درباره حوادث زندگی عارفان و صوفیان بیان شده است. خواجه عبدالله انصاری، آنها را گاه با زبان خود و گاه با زبان خود صوفیان بیان می‌کند. برجسته‌ترین نمونه‌های این داستان‌ها و روایت‌ها، مسئله زمان و ترتیب و نظم زمانی است؛ به گونه‌ای که در میان داستان، با شیوه و شگرد خاصی از حال به گذشته برگشت داده می‌شود و به گفته ژرار ژنت نوعی زمان‌پریشی در روایت به وجود می‌آید:

• نمونه (۱): شیخ الاسلام گفت که وقتی می‌رفتم به کوه لبنان افتیدم، آنجا قومی یافتم از ابدال. جوانی بود، ایشان را خدمت می‌کرد. شبانگاه دسته‌ای گیاه بدرودی و ایشان را بپختی. من سه روز آنجا بودم. روز چهارم بامداد مرا گفتند که زندگانی ما بدیدی که حال است؛ برو که تو با ما زندگانی نتوانی کرد. مرا دعا کردند و من برفتم. وقتی پس از آن به بغداد افتادم، آن برنا را دیدم که من یزیدگری می‌کرد در بغداد. عجب ماندم. در وی می‌نگریستم که او آید یا نه؟ وی به جای آورد که در من می‌نگریست. به سویی باز شد و مرا گفت: چه می‌نگری؟ گفتم: به خدای که تو آن مردی که من تو را دیدم به کوه لبنان. گفت: من آنم. گفتم: چون افتادی و این چه کار تست؟ گفت: روزی ماهی بریان می‌کردم؛ قسم کردم، بهینه از سوی خود نهادم تا بدین جای اوفتیدم (انصاری، ۱۳۸۶: ۴۱۵).

داستان ابتدا به گذشته‌ای دور برمی‌گردد و در میان آن گذشته دور، در چند برهه زمانی گذشته، حال، آینده روایت می‌شود؛ چراکه راوی از زبان جوان به گذشته می‌رود و سپس از آن گذشته به زمان راوی بازمی‌گردد. این در حالی است

که تغییر زمان با شگرد خاصی در حال اتفاق است.

• نمونه (۲): محمد منصور طوسی گفت که در طواف بودم مردی طواف می‌کرد و می‌زارید و می‌گفت: خداوند، آن گمشده من با من ده. من می‌نگریستم در زاری او. آخر گفتم: آن گمشده تو چیست؟ گفت: عیشی داشتم باز و بس خوش. وقتی در بادیه تشنه مانده بودم بیگانه‌گانه گفتم که تابستان است و بادیه، آب از کجا آرم؟ هلاک شوم. در ساعت میخ آمد و باران دراستاد عظیم، چنان که گفتم اکنون هلاک شوم از غرقاب. چون با خود آدمم آن نیکویی منافذ شده بود. شیخ الاسلام گفت که مرا چرا نشناختی که در قدرت من تابستان و زمستان یکی بود در قدرت پیر و جوان نبود که بود تو آن بود، کار فراخ بود وی را فرمان بود (همان: ۱۲۶).

پیشتر بیان شد که روایت زمانی، یکی از اساسی‌ترین مباحث نظریه‌های ژنت است. در این نمونه، داستان ابتدا از حال آغاز می‌شود. راوی در داستانی به گذشته خود می‌پردازد و با این شگرد در یک بازگشت، به گذشته و خاطرات خود روی می‌آورد؛ سپس بی‌درنگ به صورت ماهرانه‌ای به زمان حال بازمی‌گردد، چنان‌که گویا این رویدادها در حال انجام است و اندک خستگی درخواننده پدید نمی‌آورد.

گاه، پیش‌بینی‌ای از آینده رخ می‌دهد که از ارکان نظریه‌های یک صوفی و عارف است. زمان در این روایات پیوسته بین گذشته و حال و آینده در گردش است و ذهن نقدکننده، راوی و خواننده نیز به‌طور دقیق بر این مسئله آگاه است. نمونه زیر از این جمله است:

• نمونه (۳): بوبکر دق‌ی به فراقی شد. وی را گفت: بابکر، اکنون می‌گویند که مجردتر جهان تویی... حسن تو را در میان و گهواره می‌بینم. پس از آن چند سال زن خواست. وی را دو فرزند آمد و در میان دو گهواره نشسته بود، سخن فراقی یاد می‌کرد (همان: ۵۲۱).

پیش‌بینی از این آینده در این نمونه، یکی از برجسته‌ترین مصداق‌های روایت ژنت است. عارف با توجه به پاک‌ی دل، آینده را پیش‌بینی می‌کند و در زمان گذشته از آینده‌ای خبر می‌دهد که هنوز اتفاق نیفتاده است؛ چراکه قرار است این رخداد در آینده اتفاق افتد.

• نمونه (۴): چند روز برآمد که شیخ بوعمرو حماد قرشی ندیده بودیم. به در سرای وی شدیم. او نبود؛ بنشستیم تا در آمد. در حجره شدم، وی بیرون آمده بود روز برآمده بود که چیزی خوردنی نداشته بود، مقنع از سر اهل باز کرده بود و به چیز بداده. در آورد و به پیش قوم نهاد. مردی در آمد، سی دینار در آورد. او را می‌داد؛ وی می‌پیچید. آخر سوگند خورد و بنه‌پذیرفت. اهل او از خانه گفت: امروز مقنعه من فروخته است؛ نگر که چه می‌کند. جعفر خلدی گوید که با جنید شدم. او را باز گفتم. جنید او را بخواند. گفت: علم آن با من بگو! گفت به بازار شدم و آن مقنع دلال را دادم؛ فزاد گشت و بفروخت. آوازی شنیدم که گفتند: بهر ما را کردی، جواب آن به تو آید؛ آن سی دینار جواب آن بود، از آن بنه‌پذیرفتم (همان: ۱۸۷).

در این داستان، نوعی زمان‌پریشی و تغییر دادن لحظه‌ای زمان در جریان است؛ به‌طوری‌که علت نپذیرفتن دینارها، پیش‌بینی آینده‌ای بود که در گذشته رخ داده است.

نمونه‌هایی از روایاتی که به زمان‌پریشی و بازگشت به آینده است:

• نمونه (۵): وقتی جنید می‌گذشت، نارسیده بود خرد، دوازده ساله. سری سقطی گفت: از این غلام بزید به مرگ او تصوف از بغداد برخیزد. پس از این هفتاد سال ببود (همان: ۱۹۷).

• نمونه (۶): جنید گوید که هفت ساله بودم، پیش حلقه سری سقطی فرا دوستم در بازی، مرا بازخواند سلام کردم، وی سخن می‌گفت، تنگ باستاده بودم. مرا گفت: ای پسر شکر چیست؟ توکل چه بود؟ گفتم: عطای وی در معصیت به کار نبری. سری گفت: روزی بود که نصیب تو از ...، زبان بود (همان: ۲۰۱).

در نمونه ۵ و ۶، درون‌مایه و مضمون اصلی داستان‌ها پیش‌بینی از آینده است؛ در نمونه ۵ عارف بزرگ، سقطی نام، پیش‌بینی‌ای می‌کند که بعد از هفتاد سال به وقوع می‌پیوندد.

در نمونه ۶: عارف بزرگ سقطی باز پیش‌بینی‌ای می‌کند؛ در کودکی جنید، به واقعه‌ای اشاره دارد که چندین سال بعد اتفاق می‌افتد.

• نمونه (۷): شیخ بوعثمان مغربی گفت: آن روز که من از دنیا بروم، فرشتگان خاک پاشند. حسین گفت: چون وی برفت، من حاضر بودم در نشابور، کس کس را بنه‌دید از گرد و خاک (همان: ۲۴۲).

در این نمونه نیز خود فرد پیش‌بینی می‌کند؛ با این توضیح که شیخ مغربی خبر از اوضاع بعد از مرگ می‌دهد.

• نمونه (۸): بوالحسین عبادانی گفت: من و درویشی به رمله آمدیم. شش روز بر آمد. چیزی نخورده بودیم. روز هفتم یکی درآمد. دو بار زر آورد؛ یکی مرا و یکی یار مرا. من آن خود فرادادم. گفتم چیزی آر تا بخوریم. او آن خود نگاه داشت. چیزی آرد بخوردیم. روی دادیم؛ به دریا رسیدیم به کران دریا آن دیگر پاره زر دادیم فرا ملاح را تا ما را در مرکب نشاند و رفتیم. دو روز بودیم در آن مرکب. درویشی بود در کنجی سر فرورده؛ وقت نماز بودی؛ نماز بکردی و سر از مرقع فروردی. من فراز شدم وی را گفتم: ما یاران توایم. از چیزی به کار باید بگو. گفت: باید بگویم؟ گفتم: بگو. گفت: فردا نماز پیشین بکنم. من بروم از دنیا. شما خواهید از ملاح تا شما را با شط برد. از این جامه من چیزی وی را باید داد بدهید. چون با کرانه شوید، درختستان ببینید. در زیر درختی که مه است، همه ساز و برگ نهاده یابید، مرا بسازید و آنجا دفن کنید و این مرقع من ضایع مکنیت؛ برگزید؛ چون به حله رسید، برنایی ببینید ظریف و لطیف این مرقع از شما باز خواهد؛ به او دهید. گفتم چنین کنم. دیگر روز نماز پیشین بکرد و سر در مرقع فروردی. چون فراز شدم، برفته بود. ملاح را گفتم: این یار ما برفت، ما را به شط بر تا وی را دفن کنم. گفت: چنین کنم. با شط شدیم. درختستان دیدیم و درختی دیدیم که در میان آن، آنجا فراز شدیم. گوری دیدم کنده و ساز و حنوط وی با پیرایه آنجا نهاده، برنایی پذیره ما آمد. بر آن نشان که او گفته بود، فرا ما گفت که آن ودیعت بیارید. گفتم: چنین کنیم. گفتم از بهر خدای را با تو سخن بگویم. گفت بگوید. گفتم: او چه مردی بود؟ تو چه مردی؟ و این چه قصه است؟ گفت او درویشی بود. میراثی داشت. وارث طلب کرد. مرا به او نمودند. اکنون شما میراث به من بسپارید و روید. آن را به وی سپردیم. گفت: شما اینجا باشید تا بازرسم؛ از چشم ما غایب شد و آن مرقع درپوشید و جامه خود پاک بیرون کرد و گفت: این به حکم شماس است و رفت با آن مرقع. ما در مسجد حله شدیم دو روز آنجا بودیم، چیزی فتوح نبود. از آن جمله آن جامه. چیزی برگرفتم و دادم به یار خود که چیزی آر تا بخوریم. وی رفت به بازار. ساعتی بودم که وی آمد و خلقی عظیم در وی آویخته درآمدند و مرا نیز بگرفتند و می‌کشیدند. گفتم: چه بود آخر چیزی بگوید؟ گفتند: پسر رئیس حله، امروز سه روز است که بادید نیست، جامه وی با شما می‌یاویم در بازار؛ ما را بردند پیش رئیس و بنشستیم. گفت: پسر من کو جامه وی با شماست؟ بگوید راست که قصه چیست؟ وی را قصه بازگفتم از اول تا آخر. وی بگریست و روی در آسمان کرد و گفت: الحمد لله از صلب من چنویی بود تو را شایست (همان: ۳۵۸ - ۳۶۰).

این داستان نمونه کاملی از روایت زمان‌پریشی در طبقات صوفیه است؛ زیرا همه شگردهای روایت زمان در این

داستان گنجانده و خلاصه شده است.

۲-۳ تداوم و استمرار: این دیدگاه ژار ژنت در طبقات الصوفیه نمونه‌های بسیار دارد؛ زیرا نویسنده بنابر شرایط کتاب در معرفی عارفان و صوفیان تاحداً امکان همه ماجراها، داستان و روایات را به صورتی حذف کرده است تا مطالب زیاد را با کمترین واژه بیان کند؛ در غیر این صورت، حجم کتاب بسیار گسترش می‌یافت. از این رو، در ترتیب زمانی و معرفی اشخاص، فقط به نکته‌هایی مهم از زندگانی آنان بسنده کرده است.

• نمونه (۹): بوبکر دق‌ی به فراقی شد، وی را گفت: بابکر، اکنون می‌گویند که مجردتر جهان تویی... حسن تو را در میان و گهواره می‌بینم. پس از آن چند سال زن خواست. وی را دو فرزند آمد، و در میان دو گهواره نشسته بود، سخن فراقی یاد می‌کرد (همان: ۵۲۱).

در این داستان، ماجرای یک عارف از ابتدای زندگی تا ازدواج و صاحب فرزند شدن، فقط در چند جمله کوتاه بیان شده است و تاحداً ممکن مضمون اصلی داستان و نتیجه‌ای که منظور نویسنده بوده است به صورت خلاصه و مفید بیان شده است.

در برخی از داستان‌ها نیز با عنصر گسترش داستان روبرو هستیم که نمود بسیاری ندارد؛ اما نمونه‌هایی نیز در این روایات موجود است که به گسترش آن می‌پردازد:

• نمونه (۱۰): بوالحسن دراج گوید که مرا از همراهان در سفر تاسا بگرفت که میان ایشان نقار بسیار می‌بود، عزم کردم که تنها روم... برفتم. چون به مسجد قادسیه رسیدم، پیری دیدم آنجا در محراب، مجذوم و لوچ. سلام کردم مرا گفت: همراهی خواهی؟ گفتم: نه، من از خشم پر شدم که از دوستان گریخته‌ام این لوچ با بلایی عظیم بر وی گوید: ها مرا خواهی؟ گفتم: نه. باز گفت. گفتم: نه به خدای تعالی، و برفتم. وی مرا گفت: یا بالحسن، یصنع... للضعیف حتی یتعجب القوی. من گفتم: همچنین، در انکار برو برفتم. چون به دیگر منزل رسیدم. وی را دیدم به فراغت نشسته. هیچ چیز نگفتم برفتم. چون به دیگر منزل رسیدم. وی را دیدم به فراغت نشسته. به جای آوردم، افتادم به بوسه فرا وی. مرا گفت: او ضعیف را دست گیرد و آن کند وی را که قوی را نکند و وی را شگفت آید. در وی زاریدم، گفت: چه شد؟ گفتم: همراهی می‌خواهم. گفت: تو گفتی نخواهم و سوگند خوردی برو. من گفتم: پس چنان کن که در هر منزل تو را می‌بینم. گفت: بگردم. من برفتم. در هر منزل که رسیدم که او را می‌دیدم. تا رسیدم به مکه. در مکه آن قصه صوفیان را بگفتم. شیخ بوبکر کنانی و بوالحسن مزین گفتند او شیخ بوجعفر مجزومی، سی سال است که ما در آرزوی آنیم. که وی را ببینیم، کاش که او را باز توانی دید. برفتم. چون در طواف شدم او را دیدم، باز آمدم. ایشان را بگفتم که او را دیدم. گفتند: اگر این بار وی را ببینی، نگه دار و بانگ کن. گفتم چنین کنم. چون به من آمدم، او را دیدم، قصد کردم که دست او بگیرم، از شکوه او نتوانستم، او برفت. من باز گفتم، ایشان را بگفتم که چه بود. باز وی را به مسجد ضیف دیدم، مرا بدید. گفت: هنوز بانگ خواهی کرد؟ گفتم: زنهار، به بوسه فرا زو افتادم. گفتم مرا دعایی کن. گفت: من دعا نکنم، تو دعا کن تا من آمین کنم. پس سه چیز خواستم. یکی خواستم که قوت من روزبه‌روز کن و دیگر خواستم که درویشی به من دوست کن و سه دیگر خواستم که فردا خلق حشر کنی، مرا در صف دوستان خود انگیز و بار ده چنان‌که من حاضریم و او می‌گفت: آمین (همان: ۴۲۳ - ۴۲۴).

• نمونه (۱۱): بوعبدالله عبادانی گوید: روزگاری از شبلی سخنانی به من همی رسید و مرا آرزو بود که او را ببینم. گفتم اکنون بروم او را ببینم. پدری ضعیف داشتم، پیر. بدو درمانده بودم بنمی‌توانستم شد. پدر برفت از دنیا. گفتم اکنون

بروم او را ببینم. بیرخاستم به بغداد آمدم، به نزدیک او رسیدم. قومی درویشان دیدم که بیرون می‌آمدند از نزدیک وی. مرا بشناختند. گفتند به چه آمدی؟ گفتم: آمدم که شبلی را ببینم، فرا زو راه است؟ گفت هست. زنه‌ار که اگر بر وی شوی، هیچ دعوی به سر وی نبوی. گفتم: چنین کنم. چون به نزدیک او آمدم روز آدینه به او رسیدم - و آن روز، روز صدمت و شور او بود - فراز شدم، گفتم: سلام علیکم. گفت: علیکم السلام. ایش انت ابادک...؟! و آن عادت بود که او را چنین گفتم. من آن نقطه‌ام که در زیر «با» است. او گفت: ای اهلک، مقام خود معلوم کن که کجایی؟ من گفتم اگر بگویم هم نپذیرد؛ از وی گریختم پاره‌ای دورتر باز شدم که او را سیر ببینم و بروم... (همان: ۳۰۷).

نمونه ۱۰ و ۱۱، نمونه‌هایی است که نویسنده در آن داستان به بسط و گسترش پرداخته است. در نمونه ۱۰ به همه جزئیات ریز پرداخته شده است؛ برای مثال: چون رفتم، رسیدم، دیدم و...؛ نویسنده همه کارهای انجام‌یافته را کامل توضیح می‌دهد و به بهترین شکل اتفاقات را توصیف می‌کند؛ حتی در میان آن به تصویرپردازی ماجراها نیز می‌پردازد و صحنه‌پردازی‌های هنری را نیز وارد می‌کند.

۳-۳. تکرار و بسامد: تکرار بنابر مقتضای روایات در چند داستان طبقات الصوفیه نمود یافته است. گاه حادثه‌ای که یک بار اتفاق افتاده است، چند بار در طبقات الصوفیه ذکر می‌شود:

• نمونه (۱۲): بوالحسین عبادانی گفت: من و درویشی به رمله آمدم؛ شش روز برآمد؛ چیزی نخورده بودیم، روز هفتم یکی درآمد، دو بار زر آورد یکی مرا و یکی یار مرا. من آن خود فرا دادم. گفتم چیزی آر تا بخوریم. او آن خود نگاه داشت. چیزی آرد بخوردیم. روی دادیم، به دریا رسیدیم به کران دریا آن دیگر پاره زر دادیم فرا ملاح را، تا ما را در مرکب نشانند و رفتیم، دو روز بودیم در آن مرکب. درویشی بود در کنجی سر فرو برده، وقت نماز بودی، نماز بکردی و سر از مرقع فرو بردی. من فراز شدم وی را گفتم: ما یاران توایم. ار چیزی به کار باید بگو. گفت: باید بگویم؟ گفتم: بگو. گفت: فردا نماز پیشین بکنم. من بروم از دنیا. شما خواهید از ملاح تا شما را با شط برد. از این جامه من چیزی وی را باید داد بدهید. چون با کرانه شوید، درختستان ببینید. در زیر درختی که مه است همه ساز و برگ نهاده یابید؛ مرا بسازید و آنجا دفن کنید و این مرقع من ضایع مکنیت، برگیرید، چون به حله رسید، برنایی ببینید ظریف و لطیف این مرقع از شما باز خواهد، به او دهید. گفتم چنین کنم. دیگر روز نماز پیشین بکرد و سر در مرقع فرورد. چون فراز شدم، برفته بود. ملاح را گفتم: این یار ما برفت، ما را به شط بر تا وی را دفن کنم. گفت: چنین کنم. با شط شدیم، درختستان دیدیم و درختی دیدیم که در میان آن، آنجا فراز شدیم، گوری دیدم کنده و ساز و حنوط وی با پیرایه آنجا نهاده، برنایی پذیره ما آمد. بر آن نشان که او گفته بود، فرا ما گفت که: آن ودیعت بیارید. گفتم: چنین کنیم. گفتیم از بهر خدای را با تو سخن بگویم. گفت بگوید. گفتیم: او چه مردی بود؟ تو چه مردی؟ و این چه قصه است؟ گفت او درویشی بود. میراثی داشت، وارث طلب کرد، مرا به او نمودند. اکنون شما میراث به من بسپارید و روید. آن را به وی سپردیم. گفت: شما اینجا باشید تا باز رسم از چشم ما غایب شد و آن مرقع در پوشید و جامه خود پاک بیرون کرد و گفت: این به حکم شماس است و رفت با آن مرقع. ما در مسجد حله شدیم دو روز آنجا بودیم، چیزی فتوح نبود. از آن جمله آن جامه. چیزی برگرفتم و دادم به یار خود که چیزی آر تا بخوریم، وی رفت به بازار. ساعتی بودم که وی آمد و خلقی عظیم در وی آویخته درآمدند و مرا نیز بگرفتند و می‌کشیدند. گفتم: چه بود آخر چیزی بگوید؟ گفتند: پسر رئیس حله، امروز سه روز است که با دید نیست، جامه وی با شما می‌یابیم در بازار، ما را بردند پیش رئیس و بنشستیم. گفت: پسر من کو جامه وی با شماست؟ بگوید راست که قصه چیست؟ وی را قصه باز گفتیم از اول تا آخر. وی

بگریست و روی در آسمان کرد و گفت: الحمد ا...، از صلب من چنویی بود تو را شایست (همان: ۳۵۸ - ۳۶۰).

در یک داستان کوتاه، با تکرار و بسامدهایی روبرو می‌شویم که در سرتاسر داستان آشکارا نمایان می‌گردد. از این بسامدها می‌توان به ماجرای نحوه آشنایی با درویش، جامه درویش، درخت و... اشاره کرد که چند بار تکرار و بیان شده است.

۳-۴ حالت یا وجه (زاویه دید): در طبقات الصوفیه گاه راوی خود شخص، گاه سوم شخص و گاه ناشناس است و به همین سبب نمونه‌ای عالی برای موضوع روایت‌شناسی ژرار ژنت است؛ در برخی از روایت‌ها گاه اول شخص *homo diegetic* مشاهده می‌شود:

• نمونه (۱۳): علی رازی گوید که در سفر بودم با بوطالب گرگانجی. جایی فرود آمدیم شیری بود آنجا. بوطالب فرا خواب شد، من فرا خواب نمی‌شدم از بیم شیر. وی بیدار شد مرا دید بیدار. گفت تو می‌ترسی از جزا...؟ پس از این با من صحبت نکنی (همان: ۶۲).

گاهی این اول شخص راوی در حال و رخداد‌های جاری حضور دارد و گاهی به گذشته می‌رود و ماجراهایی تعریف می‌کند که هرچند خود، راوی است ولی از آن زمان، به سبب گذر زمان، دور رانده شده است:

• نمونه (۱۴): شیخ عمو گفت که شیخ احمد جوال‌گر تنها نان خوردی. وی را گفتند چرا نان تنها خوری؟ وی گفت: ازبهر آنکه روزی با پیری هم‌کاسه بودم، پاره‌ای گوشت برداشتم، پسند نیامد، با جای نهادم. وی بانگ بر من زد، گفت: چیزی که خود را نمی‌پسندی چرا دیگری را می‌پسندی؟ در دهن نه. از آن وقت فرا تنها طعام می‌خورم تا به ادب شوم. شیخ عمو گفت که پس از آن وی را به خراسان دیدم، هم تنها می‌خورد. وی مجاور حرم می‌بود و از فرغانه بود، یعنی شیخ احمد جوال‌گر (همان: ۶۰۸).

نمونه ۱۴و۱۳، روایت‌هایی است که از زبان اول شخص بیان می‌شود و راوی و قهرمان هر دو یک شخص نیستند. گاه راوی سوم شخص، *hetero diegetic* است.

• نمونه (۱۵): شیخ الاسلام که وقتی در عرفات از این جوانمردان یکی استاده بود، گفت الهی، من امروز تو را یاری کنم و بستایم که هرگز کس چنان نستود. در ساعت زبان وی خشک گشت و گنگ. آخر به دل وی درآمد، گفت: الهی به توبه‌ام که من کی توانم که تو را به سزا یاد کنم یا بستایم. به این زبان آلوده خود به سزایی خود، چنان‌که توانم مفلس‌وارتر یاد کنم، در ساعت زبان باز یافت (همان: ۶۳).

در بحث «وجه» چهار مسئله در طبقات الصوفیه وجود دارد:

الف) وجه غیر راوی و غیر شخصیت:

• نمونه (۱۶): و گفتند که ازبهر آن را خیرالنساج نام کردند که چون از حج بازگشت مردی وی را بگرفت در کوفه. گفت که تو بنده منی و نام تو خیر است و او سیاه بود. گفت: بنگریستم خود را سیاه دیدم. دست من بگرفت و برد به کارگاه نشاند. در کارگاه خز، خز می‌باftم. سال‌ها چون می‌گفتی یا خیر، من گفتید لبیک. تا پنج سال. روزی آن مرد گفت: من غلط کردم، نه تو غلام منی و نه خیر نامی. به آن خیرنساج خوانند و وی گفتید که نام من جز زین مکنت که مسلمانی مرا نام کردند، خیر (همان: ۳۴۵).

ب) وجه راوی و غیر شخصیت:

• نمونه (۱۷): پیشین خانقاه صوفیان که این طایفه کردند آن است که به رمله شام کردند. سبب آن بود که امیری

ترسا یک روز به شکار رفته بود. در راه دو تن را دید از این طایفه که فرا هم رسیدند، دست در آغوش یکدیگر کردند. پس همانجا فرونشستند، آنچه داشتند از خوردنی فرا پیش نهادند و بخوردند و برفتند. آن امیر ترسا یکی از ایشان فراخواند که آنچه دیده بود وی را خوش آمده بود و آن الفت ایشان. پرسید از وی که او که بود؟ گفت ندانم. گفت تو را چه بود؟ گفت هیچ چیز. گفت از کجا بود؟ گفت ندانم. امیر گفت: پس این الفت چه بود که شما را وا یکدیگر بود؟ آن درویش گفت: آن ما را طریقت است. گفت شما را جایی است که فراهم آید؟ گفت: نه. گفت من شما را جای کنم تا با یکدیگر آنجا فراهم آید و آن خانقاه رمله بگرد (همان: ۸).

ج) وجه غیراوی و شخصیت:

• نمونه (۱۸): شیخ الاسلام گفت که او را وقتی عظیم بود و قبول در نشابور، در کار کودکی مبتلا شد. وی را به وی متهم کردند و مهجور کردند و کارها حالت و وقت‌های وی همه درشورید. آخر معلوم کردند، به خلاف آن بود، وی را قبولی فرا دید آمد بر بزرگان روزی در مسجد جامع نشسته بود. شیخ بنداد صرفی فراز شد، گفت ایها الشیخ، این چیست که به تو بود؟ از کجا افتاد آن چنان کارهای تو و اکنون تو چنین؟ گفت: ای پیر، ار عزم ابراهیم، صدق موسی و همت احمد، اجمعین کسی را بود که باد فتنه جهد و نگاه داشت او نبود، همه باد ببرد و مرد در میان آن بود (همان: ۵۲۵).

د) وجه راوی و شخصیت:

• نمونه (۱۹): شیخ الاسلام گفت قدس... روحه که ذوالنون سیاح بوده؛ بر اطراف نیل می‌گشتی گفت: روزی می‌رفتم جوانی دیدم شور بود در وی. گفتم از کجایی ای غریب؟ مرا گفت: غریب بود کسی که به او مؤانست دارد. بانگ از من برآمد بیفتادم و از هوش بشدم. چون باز هوش آمدم، مرا گفت چه شده‌ای؟ گفتم دارو با درد موافق افتاد (همان: ۲۲).

۳-۵ **لحن و آوا:** نویسنده در *طبقات الصوفیه*، با لحن‌های گوناگون، روایات و داستان‌ها را به گونه‌ای مطرح می‌کند که گاه به گذشته و گاه به آینده می‌رود و البته هم‌زمان رخدادهای حال را نیز بیان می‌کند. در میان این روایات گاهی راوی، خود در متن است و گاهی از خارج روایت می‌کند و در این روایات، زمان و مکان نیز در توجه راوی و نویسنده قرار می‌گیرد.

• نمونه (۲۰): بوالحسین عبادانی گفت: من و درویشی به رمله آمدم، شش روز برآمد، چیزی نخورده بودیم، روز هفتم یکی در آمد، دو بار، زر آورد یکی مرا و یکی یار مرا. من آن خود فرا دادم. گفتم چیزی آر تا بخوریم. او آن خود نگاه داشت. چیزی آرد بخوردیم. روی دادیم، به دریا رسیدیم به کران دریا آن دیگر پاره زر دادیم فرا ملاح را تا ما را در مرکب نشانند و رفتیم. دو روز بودیم در آن مرکب. درویشی بود در کنجی سر فرو برده، وقت نماز بودی، نماز بکردی و سر از مرقع فرو بردی. من فراز شدم وی را گفتم: ما یاران توایم. ار چیزی به کار باید بگو. گفت: باید بگویم؟ گفتم: بگو. گفت: فردا نماز پیشین بکنم. من بروم از دنیا. شما خواهید از ملاح تا شما را با شط برد. از این جامه من چیزی وی را باید داد بدهید. چون با کرانه شوید، درختستان ببینید. در زیر درختی که مه است همه ساز و برگ نهاده یابید؛ مرا بسازید و آنجا دفن کنید و این مرقع من ضایع مکنیت؛ برگزید؛ چون به حله رسید، برنایی ببینید ظریف و لطیف این مرقع از شما باز خواهد؛ به او دهید. گفتم چنین کنم. دیگر روز نماز پیشین بکرد و سر در مرقع فرورد. چون فراز شدم، برفته بود. ملاح را گفتم: این یار ما برفت، ما را به شط بر تا وی را دفن کنم. گفت: چنین کنم. با شط شدیم، درختستان دیدیم و درختی دیدیم که در میان آن، آنجا فراز شدیم، گوری دیدم کنده و ساز و حنوط وی با پیرایه آنجا نهاده، برنایی پذیره ما آمد. بر آن نشان که او گفته بود؛ فرا ما گفت که آن ودیعت بیارید. گفتم: چنین کنیم. گفتم از بهر خدای را با تو

سخن بگوئیم. گفت بگوئید. گفتیم: او چه مردی بود؟ تو چه مردی؟ و این چه قصه است؟ گفت او درویشی بود. میراثی داشت؛ وارث طلب کرد؛ مرا به او نمودند. اکنون شما میراث به من بسپارید و روید. آن را به وی سپردیم. گفت: شما اینجا باشید تا باز رسم از چشم ما غایب شد و آن مرقع درپوشید و جامه خود پاک بیرون کرد و گفت: این به حکم شماس است و رفت با آن مرقع. ما در مسجد حله شدیم دو روز آنجا بودیم؛ چیزی فتوح نبود. از آن جمله آن جامه. چیزی برگرفتم و دادم به یار خود که چیزی آر تا بخوریم؛ وی رفت به بازار. ساعتی بودم که وی آمد و خلقی عظیم در وی آویخته درآمدند و مرا نیز بگرفتند و می‌کشیدند. گفتیم: چه بود آخر چیزی بگوئید؟ گفتند: پسر رئیس حله، امروز سه روز است که با دید نیست؛ جامه وی با شما می‌یویم در بازار؛ ما را بردند پیش رئیس و بنشستیم. گفت: پسر من کو جامه وی با شماست؟ بگوئید راست که قصه چیست؟ وی را قصه بازگفتیم از اول تا آخر. وی بگریست و روی در آسمان کرد و گفت: الحمد...، از صلب من چنوبی بود تو را شایست (همان: ۳۵۸ - ۳۶۰).

در این روایت، لحن زمانی داستان در حالت گذشته، آینده و حال در گذر است. گاهی لحن داستان پیش‌بینی آینده است و گاهی لحن از گذشته روایت می‌کند؛ نکته مهم آن است که لحن‌ها به گونه‌ای موشکافانه است که هر خواننده‌ای گیرایی و جذابی را در آن مشاهده می‌کند.

۴- نتیجه‌گیری

یکی از رویکردهای مهم نظریه‌پردازان روایت‌شناس، وسعت‌بخشیدن دیدگاه تحلیلی خواننده و منتقد به بحث روایت است که در این میان، مفهوم زمان جایگاه مهمی دارد. بنابراین «یکی از کارکردهای روایت عبارت است از ابداع طرح‌واره‌ای زمانی برحسب یک طرح‌واره زمانی دیگر» (مکونیلان، ۱۳۸۵: ۱۴۲) و یکی از کارکردهای روایت‌شناسی، توصیف و تحلیل فاصله زمانی بین کنش روایت و رخدادهاست یا به بیان بهتر، بررسی اصول و قواعدی که در تحلیل ساختاری متون کاربرد دارد. زمان یکی از عناصر مؤثر در ساختار روایت است. در بیشتر روایت‌ها، زمان روایت در مقابل زمان واقعی قرار می‌گیرد.

نظام روایت‌شناسی ژرار ژنت از نظریه‌های ساختارگرایان متأثر است و آثار وی برای این نظریه‌پردازان ادبی و نشانه‌شناسان اهمیت ویژه‌ای دارد. ژنت برای توصیف و تحلیل ساختارهای متون ادبی پنج عامل را مهم می‌داند: نظم؛ تداوم؛ بسامد؛ وجه و گوینده. این پنج عامل در چارچوب نظریه «زمان در روایت» ژرار ژنت جای می‌گیرد که در بحث‌ها و تحلیل‌های نقد ادبی در کشورمان، تاحدودی تازه است و منتقدان ادبی در ایران کمتر به آن توجه کرده‌اند.

طبقات الصوفیه، در شمار متن‌های روایی است و به همین سبب به‌خوبی می‌توان آن را از نظر پنج مبحث نظم، تداوم، بسامد، وجه و گوینده بررسی و تحلیل کرد؛ این پنج مبحث را ژرار ژنت برای توصیف و تحلیل ساختارهای متون ادبی مطرح کرده است.

با دقت در متون مهم ادب فارسی، کلاسیک و نو، به‌راحتی موضوعات نقد ادبی جدید را در این آثار می‌توان مشاهده کرد و این موضوع زمانی مشهود می‌شود که متون به‌صورت تخصصی نقد و واکاوی گردد.

منابع

- ۱- آسابرگر، آرتور (۱۳۸۰). *روایت در فرهنگ عامه، رسانه و زندگی روزمره*، ترجمه محمدرضا لیراوی، تهران: سروش.
- ۲- آلن، گراهام (۱۳۸۵). *بینامتنیت*، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: مرکز.
- ۳- انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۸۶). *طبقات الصوفیه*، مقابله و تصحیح محمد سرور مولایی، تهران: توس.
- ۴- ایبرمز، ام. اچ (۱۳۸۷). *فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی*، ترجمه سعید سبزیان، تهران: رهنما.
- ۵- ایگلتون، تری (۱۳۸۰). *پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی*، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
- ۶- برتنز، یوهانس ویلم (۱۳۸۸). *نظریه ادبی*، ترجمه فرزانه سجودی، تهران: آهنگ دیگر، چاپ دوم.
- ۷- برتنس، هانس (۱۳۹۱). *مبانی نظریه ادبی*، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: ماهی، چاپ سوم.
- ۸- تولان، مایکل جی (۱۳۸۳). *درآمدی نقادانه - زبان‌شناختی بر روایت*، ترجمه ابوالفضل حری، تهران: بنیاد سینمایی فارابی.
- ۹- سجودی، فرزانه (۱۳۸۲). *نشانه‌شناسی کاربردی*، تهران: قصه.
- ۱۰- لچت، جان (۱۳۷۷). *پنجاه متفکر بزرگ معاصر*، ترجمه محسن حکیمی، تهران: خجسته.
- ۱۱- مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۵). *دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر*، ترجمه محمد نبوی و مهران مهاجر، تهران: آگه، چاپ دوم.
- ۱۲- مکوئیان، مارتین (۱۳۸۸). *گزیده مقالات روایت*، ترجمه فتاح محمدی، تهران: مینوی خرد.
- ۱۳- وبستر، راجر (۱۳۸۲). *پیش‌درآمدی بر مطالعه نظریه ادبی*، ترجمه الهه دهنوی، تهران: فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- 14- Toolan, Michael, 2001, *Narrative, a critical linguistic Introduction*, London & New York, Rout ledge.
- 15- Schles ,Robert &Robert kellog, 1966, *The Nature of Narrative*, London & New York, Oxford University.